فصل اول: قبل از انقلاب

# مبارزه پیشتاز، مبارزه مردم

حانیه موحدین
دبیر گروه راهبرد

بی‌تردید عاشورای ۱۳۴۲ و نطق تاریخی امام خمینی در مدرسه فیضیه که دو روز بعد از آن قیام ۱۵ خرداد را رقم زد، می‌توان اولین خشت‌های استوار انقلاب اسلامی ایران خواند. به‌طور کلی از همان مقطع مبارزان و مخالفان حکومت پهلوی را می‌توان در سه گروه عمده خلاصه کرد. مبارزان و مخالفانی که ناگفته پیداست در شدت و حدت مخالفت و مرزبندی با حکومت پهلوی، به هیچ‌وجه یکسان نبودند. فارغ از تفاوت در گستره، دیدگاه و نوع و روش مبارزه، نکته قابل تأمل دیگر در این میان همراهی و همسویی مردم با هریک از این جریانات است. همراهی‌ای که مبارزان اسلام‌گرا را به پیروزی رساند و حتی برای ناظران بین‌المللی نیز هیچ جای شک و شبهه‌ای باقی نگذاشت که خروش مردم علیه حکومت پهلوی رنگ‌وبویی اسلامی دارد. از دیگر سو اگرچه انقلاب اسلامی مردم ایران، جریان‌های مختلف را نیز با خود همراه کرده بود ولی همه آن طیف‌ها از آنجایی که به تنهایی فاقد پشتوانه مردمی اصیل بودند، توسط مردم به حاشیه رانده شدند. با این نگاه مخالفان و مبارزان حکومت پهلوی را می‌توان به سه صف و طیف عمده تقسیم کرد: ۱- احزاب چپ گرا یا مارکسیسم، ۲- احزاب راست یا لیبرال-دموکرات‌ها، ۳- جریان اسلام‌گرا.

## احزاب چپ یا مارکسیست

احزاب چپ همچون حزب توده و احزاب و گروه‌های التقاطی چون چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق و... بودند. این گروه‌ها روش مبارزه مسلحانه را در استراتژی و تاکتیک در برابر رژیم پهلوی برای خود برگزیده بودند و افکار و حکومت مارکسیستی را به‌عنوان آلترناتیو حکومت پهلوی مورد نظر داشتند و تبلیغ می‌کردند. از این رو به‌دلیل بافت و ذات ایدئولوژیک خود یعنی گرایش به مارکسیسم و ضد اسلامی بودن، با استقبال مردم روبه‌رو نشدند. به‌عبارتی دیگر این چریک‌ها و گروه‌های مبارز اگرچه هم هدف خاصی را دنبال و هم از ایدئولوژی برخوردار بودند ولی ایدئولوژی آنان با هویت ایرانی-اسلامی مردم فرسنگ‌ها فاصله داشت؛ از این رو نه‌تنها مردم‌پسند نبود، بلکه اهداف آنان نیز بیش از آنکه به خواست مردم نزدیک باشد، شخصی بود. در همین راستا به‌عنوان نمونه اگرچه حزب توده که اعضای آن دو واقع اعضای حزب کمونیست ایران و جمعی از گروه ۵۳ نفر بود، در آغاز به کار خود (در شهریور ۱۳۲۰) عنوان توده را به‌جای کمونیست به‌دلیل دفاعه‌ای که برای مردم مسلمان ایران داشت، برگزید ولی مرام مارکسیست-لنینیستی امری نبود که بر کسی پوشیده باشد.

تا آنجا که اگرچه در مقطعی سوءقصد به جان محمدرضا پهلوی (سال ۱۳۲۷) نیز به آنان منصوب و به انحلال حزب منجر شد ولی سران این تشکل به شوروی گریختند و از سوی دیگر در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز به مخالفت با قیام مردم پرداختند و تا آنجا که ملی شدن نفت را خیانت به کشور خوانده و به تعبیر انور خامه‌ای (از موسسین منشعب از توده) در خیانت به مملکت دست انگلیس را از پشت بسته بودند. با اوج گیری نهضت اسلامی توسط امام خمینی، توده‌ای‌ها نیز به ترویج «خط امام» پرداختند اگرچه در همان مقطع نیز امام خمینی بارها به صراحت تاکید داشتند «خطر مارکسیست برای کشور کمتر از شاه نیست.»

بر همین اساس به گفته سران حزب توده همچون کیانوری، اگرچه چندین‌بار با پیغام و نامه خواستار دیدار با بنیانگذار کبیر انقلاب در پاریس شدند ولی امام خمینی هیچ‌گاه حاضر به دیدار با آنان نشد.

در میان گروه‌های التقاطی نیز، سازمان مجاهدین خلق در ابتدا به‌دلیل علنی نبودن ایدئولوژی خود، توانست نسبت به دیگر گروه‌ها، نظرات بیشتری را به خود جلب کند. درواقع بعد از تحولات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شاخه جوانان و رادیکال نهضت آزادی مبارزه قهرآمیز و مسلحانه را در دستور کار خود قرار دادند و از این رو از نهضت آزادی منشعب و علنن سازمان مجاهدین خلق ایران‌خواه نیز برگزیدند. آنها درواقع در ابتدا رویکرد التقاطی مارکسیستی-اسلامی داشتند تا آنجا که از سوی حکومت پهلوی به مارکسیست‌های اسلامی معروف شدند. در شهریور ۱۳۵۰ حدود ۹۰ درصد تشکیلات آنها بدون اینکه مبارزه قابل توجهی علیه رژیم پهلوی داشته باشند، دستگیر شدند. چند نفری اعدام شدند و اعضایی چون مسعود رجوی از پیروزی انقلاب در زندان به سر بردند. مجاهدین خلق در تلاش بودند تا از اعتبار امام خمینی استفاده کنند. از این رو تالب حق‌شناس، از سران سازمان موظف شده بود تا با ارائه جزوات، تفکرات خود را به امام ارائه و زمینه همکاری با بنیانگذار کبیر انقلاب را فراهم آورد. سه وعده دیدار مفصل حق‌شناس با امام خمینی صورت گرفت ولی ایشان حاضر به هیچ همکاری و تاییدی نشد.

حضرت امام بعد از انقلاب (۴ تیر ۵۹) بر این دیدار با تاکید بر اینکه این منافقین گول می‌زنند اینها می‌خواستند مرا هم آن زمان که نجف بودند گول بزنند، اشاره و عنوان داشتند که یکی از اعضای آنها بیست‌وچند روز آمد نجف و فرصت دادم تا حرف‌هایش را بزند و او به خیال خودش گمان می‌کرد می‌تواند مرا اغفال کند. امام یادآور می‌شود که آنها حتی برخی علما را هم اغفال کرده بودند و آنها در حمایت از منافقین تعبیر اصحاب کهف را به کار برده بودند. امام تاکید کردند تمام حرف اینها از قرآن و نهج‌البلاغه بود و مرا یاد یهودی‌ای که می‌خواست یکی از علما را گول بزند، انداخت «این آمده بود که من را بازی بدهد؛ من همراهی کنم با آنها. من هیچ راجع به اینها حرف نزدم، همه‌اش را گوش کردم.

فقط یک کلمه را که گفت: ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم، گفتم: نه، شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید. بی‌خود خودتان را به باد ندهید.» صادق طباطبایی نیز در کتاب خاطرات خود نقل کرده است سال ۵۲ از امام شنیدم که فرمود: «من دیدم آنقدر که اینان از قرآن و نهج‌البلاغه حرف می‌زنند من طلبه با این دو کتاب سروکار ندارم» یا «وقتی دیدم اینها از حضرت امیر(ع) دو آتشه‌تر هستند، نسبت به آنها شک کردم.» موسوی بجنوردی تاکید دارد که برخی معتقدند مسعود رجوی در زندان به‌صورت علنی تعبیر ایدئولوژی داده بود و به‌صراحت دیگر خود را مارکسیست می‌خواند. اگرچه همچنان عده معدودی از این موضوع اطلاع داشتند یا آن را باور می‌کردند. تا اینکه در سال ۵۴ با بیانیه رسمی مواضع مارکسیستی آنان منتشر و ارتداد سازمان مجاهدین علنی شد. همزمان تصفیه جدی نیز در سازمان صورت گرفت و مبارزه مسلحانه علیه رژیم به‌صورت رسمی به مبارزه مسلحانه علیه مخالفان سازمان تبدیل شد.

اکبر هاشمی‌رفسنجانی هم که در زمره تلاش‌کنندگان برای تایید امام نسبت به سازمان مجاهدین خلق محسوب می‌شود در کتاب خاطرات خود نقل کرده که در سال ۵۴ بعد از ارتداد و انحراف جمعی آنها به نجف و محضر امام می‌رود و اشاره می‌کند که «ما تا به حال اصرار داشتیم شما به شکلی اینها را تایید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... و حالا می‌فهمیم با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم حرکت شما صحیح بود. ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم؛ حالا می‌بینیم سر از کفر درآوردند!»

## جریان اسلام‌گرا

در میان مبارزان و مخالفان رژیم پهلوی، این تنها جریان اسلام‌گرا به رهبری ملامنازع، آیت‌الله خمینی بود که هم از اقتدار لازم برای تغییر وضعیت موجود برخوردار بود و هم ساختار جدیدی به‌عنوان آلترناتیو و جایگزین رژیم طاغوت را ترسیم می‌کرد. به‌عبارتی با آگاهی و علم از هویت اسلامی-ایرانی مردم هم می‌دانست که مردم چه نمی‌خواهند و هم آگاه بود که مردم چه می‌خواهند.

از این رو بنیانگذار کبیر انقلاب با تکیه‌بر توان اجتماعی بالا، توانایی تخریب ساختارهای قدیم و قدرت ایجاد ساختار جدید به‌نحوی که مردم‌پذیر باشد را ارائه کرد. به‌عبارتی امام خمینی انقلاب اسلامی مردمی و بی‌بدیلی را رقم زد که می‌توان آن را حرکت و رخدادی درجات با جریان مدرنیته خواند و به حکومتی درجهت مقابله صرف و کامل با آن. از این رو بنیانگذار کبیر انقلاب تاکید داشت که مسدل حکومتی خود یعنی جمهوری اسلامی «همان جمهوری معمول در همه دنیا» است، یعنی حاکمیت جمهور مردم و بر تفاوت وجه اسلامی آن تاکید داشتند. به این معنا که جمهوری مورد نظر متحولش قانون اسلام است. به‌عبارتی دیگر به تعبیر امام خمینی «جمهوری به معنای اینکه متکی بر آرای اکثریت است و اسلامی برای اینکه متکی به قانون اسلام است.» امام خمینی و یاگردانش که حول محور رهبری بلامنازع امام در نقش ایدئولوگ‌های انقلاب ظاهر شده بودند از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۶ به شرح و بسط نظریه حکومت اسلامی پرداختند. حکومتی که با استقبال گسترده و حاسمی از سال ۱۳۵۶ وارد عصر نظام‌سازی خود شد و با پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از تاکیدات و آرای صریح مردم به جمهوری اسلامی، دوران نهادسازی خود را در پیش گرفت.

درواقع می‌توان به بیانی دیگر اشاره داشت که تا سال ۱۳۵۶، حرکت انقلابی امام خمینی رویکردی سلبی در راستای مشروعیت‌زدایی از حکومت طاغوت بود و از این سال به بعد با توجه به وجود گسترده زمینه اعتبار و پذیرش از سوی مردم، انقلاب وجه ایجابی پیدا کرد. اعتماد به روحانیون از سوی مردم تا آنجا پیش رفت که در انتخابات خبرگان قانون اساسی نیز مردم بیش از ۷۰ درصد نمایندگان خود را از این طیف انتخاب کرده بودند. البته این گونه نبود که همه روحانیون همچون امام خمینی، روحیه انقلابی داشته و قائل به براندازی حکومت طاغوت باشند و در این راستا تلاش کنند. از این رو حتی شاهد بودیم که در بحبوحه انقلاب نیز طیفی که خود را میانه‌رو می‌دانستند قائل به قیام نبوده و حتی آمال اصلی خود را برقراری مشروطه می‌دانستند.

از این رو این طیف که نه از اقتدار کافی برخوردار بودند و نه ایدئولوژی منسجمی داشتند، با استقبال مردم مواجه نبودند؛ حتی اگر در میان مردم محترم نیز شمرده می‌شدند. نقش مردم و مشارکت همگانی آنها در انقلاب اسلامی به‌گونه‌ای بود که اغلب ناظران و تحلیل‌گران را به حیرت افکند. تا جایی که در بحبوحه انقلاب اسلامی همه طبقات جامعه در ایران به جز اقلیتی کوچک به رژیم شاهنشاهی وابستگی داشتند، علیه رژیم طاغوت قیام کردند. نکته قابل توجه اینکه انقلاب اسلامی ایران نتیجه یک ائتلاف میان گروه‌های سیاسی مختلف یا چند طبقه از مردم نبود و به تعبیر میشل فوکو همه در ایران با هر عقیده و مسلکی «درود بر خمینی و مرگ بر شاه» را تکرار می‌کردند.

فوکو معتقد است روح مردم ایران این بود که باید به‌طور قطع این رژیم و کارکنان فاسد را تبعید دهیم، باید همه چیز را در کشور اعم از تشکیلات سیاسی، نظام اقتصادی و سیاست خارجی تبعیر دهیم. فوکو تاکید دارد در کنار همه این خواست‌های تغییر، مهم‌ترین خواسته تجزیه و روح قیام مردم ایران این بود که می‌گفتند باید خودمان را تبعیر دهیم، «شیوه بودن‌مان، روابط‌مان با دیگران، با دنیت، با خدا و... باید کاملا تغییر کند و مردم ایران تنها در این صورت انقلاب خود را واقعی می‌دانستند. به‌عبارتی آنان از طریق اسلام در جست‌وجوی تغییری در ذهنیت خویش بودند.

اینجاست که فوکو شگفت‌زده از انقلاب ایران می‌گوید همیشه از مارکس و افیون مردم نقل قول می‌آورند. اما جمله‌ای که درست پیش از آن جمله وجود دارد و هرگز نقل نمی‌شود این است که می‌گوید مذهب روح یک جهان بی‌روح است و نتیجه می‌گیرد اسلام در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) افیون مردم نبوده، دقیقا از آن رو که روح یک جهان بی‌روح بوده است.

به‌عبارتی دیگر می‌توان گفت انقلاب اسلامی ایران همه مرزها و طبقه‌بندی‌ها را شکسته بود و مردم بر پایه یک طبقه‌بندی جدید که مرز عقیدتی-مذهبی و ایثار در راه اسلام بود، قیام کردند آن‌گونه که چنان دریایی از انسان‌های مومن شکل گرفت که بخش حاشیه‌ای و ناچیزی از معتقدان به سایر مکاتب از جمله مارکسیسم و لیبرالیسم را با خود برد و در خود هضم کرد. در واقع رهبری انقلاب به پشتوانه همین موج عظیم مردمی سنگ‌بنای نظام اسلامی را نهاد.

از این رو بارها و حتی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب در گفت‌وگو با البراینت تارگود به‌صراحت عنوان داشت «حکومت اسلامی ما متکی به آرای عمومی خواهد بود.» بعد از پیروزی انقلاب نیز نقش آرای مردم در تصمیمات آنقدر مهم بود که رهبری نظام به‌صراحت تاکید داشت «قوانین اساسی از طریق ملت حکومت می‌کند و ملت است که حکومت را در دست دارد. در مقاطع و موارد مختلف نیز رجوع به آرای مردم از جمله در رفراندوم تعیین نظام، قانون اساسی و انتخابات مجلس خبرگان شاهد مثالی بر این مدعاست.

از این رو شهید بهشتی به‌عنوان نایب‌رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی در باب ضرورت وجود قانون اساسی این اسلامی می‌گفت: «شما درست است که در راهپیمایی‌های میلیونی فریاد برآورید «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و حالا که همه دنیا فهمیده‌اند، این ملت جمهوری اسلامی می‌خواهد، یک شناسنامه رسمی صادر کنیم. بنابراین باید رفراندوم برگزار شود، تا مردم نظر خود را بگویند. یعنی با سند برای همیشه ثبت می‌ماند که نظام جمهوری اسلامی متکی به مردم است، جمهوری اسلامی قانون اساسی هم می‌خواهد.»

## احزاب راست یا لیبرال

احزاب و گروه‌های راست مانند جبهه ملی و نهضت آزادی اگرچه از آگاهی و علم به هویت ایرانی و دینی برخوردار بودند ولی خواستار حکومتی دموکراتیک و به‌عبارتی بازگشت به مشروطه بوده و بر تحدید پادشاهی پافشاری می‌کردند، مساله‌ای که با تاکید بر سلطنت و نه حکومت شاه عنوان می‌شد. درواقع آنها برکناری شاه را راه‌حل قابل قبول نمی‌دانستند و معتقد بودند شاه باید به خواست خودش به‌صورت یک پادشاه مشروطه درآید. هدفی که با خواست مردم فرسنگ‌ها فاصله داشت. جبهه ملی بعد از سه‌بار ساماندهی نیروهایش در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب درکود به‌سر می‌برد تا اینکه در خرداد ۱۳۵۶ کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار ضمن نامه سرگشاده سه نفره‌ای، یک سری انتقادهای ملایم را نسبت به عملکرد نظام پهلوی مطرح کردند و اشاره داشتند که محمدرضا پهلوی برای نجات کشور به حکومت استبدادی پایان داده، به اصول مشروطیت تمکین کند. همزمان با تشکیل کابینه ازهاری، کریم سنجابی رهبر جبهه ملی برای دیدار با امام خمینی عازم فرانسه شد. قبل از سفر گفته بود که جبهه ملی در چارچوب قانون اساسی و دفاع از مشروطیت مبارزه می‌کند و راه‌حل را در اجرای همه اصول قانون اساسی می‌داند و شاه هم باید به اختیارات قانونی‌اش قانع باشد. اظهاراتی که مغایر با بیانیه‌های صریح امام بود. بعد از دیدار اول سنجابی با امام در ۵ آبان نیز در مصاحبه‌ای شبیه همان حرف‌ها را تکرار کرد. بنا بود دیدار تکرار شود اما امام دیدار مجدد را به اظهارنظر صریح سنجابی درباره شاه و سلطنت گره زدند. به‌عبارتی دیگر کریم سنجابی، رهبر وقت جبهه ملی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی با درک موقعیت ممتاز امام خمینی(ره) در مقام رهبری انقلاب، ضمن دیداری که با ایشان در پاریس داشت با امضای یک بیانیه سه ماده‌ای به خواست ایشان و مردم، مبنی‌بر غیرقانونی بودن نظام شاهنشاهی و عدم امکان سازش با آن تمکین کرده و با این عمل مواضع جبهه ملی را تا حد زیادی درجهت شعارهای انقلاب اسلامی تعدیل کرد.

در این میان برخی این شبهه را مطرح می‌کنند و می‌گویند اعلامیه پاریس و آن ملاقات سنجابی، رهبری امام را مسجل و ایشان را در مقام رهبر بدون منازع قرار داد. این اظهارات آنقدر مضحک به‌نظر می‌رسد که کریم سنجابی نیز خود به‌صراحت به آن اشاره داشته و باد بر این فرضیه می‌گوید: «ایشان به هیچ‌وجه از ملاقات و اعلامیه من در پاریس مشروعیت رهبری نیافتند. ایشان موقعی که به پاریس رفتند و آن را مقر فعالیت خود قرار دادند مشروعیت رهبری مسلم خود را از میلیون‌ها نفری که به فرمان ایشان راهپیمایی و اعتصاب می‌کردند و شب‌ها در پشت بام ندای الله اکبر سر می‌دادند، به‌دست آورده بودند.» نکته قابل تأمل اینکه در دستور به حکومت ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی (۲۰ مرداد ۵۷ و ۱۲ مرداد ۵۷) مرتضی پسندیده (برادر امام) درخصوص جبهه ملی از امام استفتا می‌کند و امام که آن زمان در نجف به‌سر می‌بردند به صراحت پاسخ داد که «اینجانب نمی‌توانم از جبهه‌ها هی (جبهه ملی) و نه از بزرگ‌شان (مصدق) اسمی ببرم و توهینی بکنم؛ زیرا که ما با مختلف است.» و نظری که به‌صراحت اعلام و مردم نیز از آن با خبر بودند.

لازم به ذکر است که توجه به گرایش‌های دینی در نهضت آزادی نسبت به جبهه ملی قابل توجه است. درواقع در دهه ۱۳۴۰ اختلاف عقیده در اصالت دین مذهب در مبارزه باعث گسست جبهه ملی شد. از این رو چهره‌های عمدتا مذهبی جبهه ملی چون یدالله سحابی، مهدی بازرگان، سیدرضا زنجانی، رحیم عطایی و آیت‌الله طالقانی، نهضت آزادی را تشکیل دادند. در میان موسسان نهضت آزادی حسن نزیه را می‌توان بی‌علاقه‌ترین فرد به مذهب خواند. براساس اسناد نهضت آزادی البته آیت‌الله طالقانی به‌صراحت عنوان می‌کند که «جرئت هسته اولیه این تشکل نیروی انقلابی را برای به دست آوردن این تجربه داد، اما هرچه بود تا زمانی که این فهم عمومی حاصل نشده بود، حضرت امام صبات از ری (۱۱ میلیونی بی‌بی‌صدر) بر هر مصلحت دیگری ترجیح می‌داد. درخصوص مردم در شایلیطی بی‌صدر را انتخاب کند که انتخاب حضرت امام جیز دیگری بود. ایشان ۱۰ سال بعد در نامه ۶ فروردین به مرحوم منتظری به این انتخاب اشاره کرده و رای خود را فلش ساختند که «والله قسم» من رای به پرسیدن جمهوری بی‌صدر نداده و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفته، به بیان دقیق‌تر، بزرگترین اقلیت قرار در اوج اقتدار و قدرت نظر، خود را درخصوص مهم‌ترین حساب‌ترین و سوبشت‌سازترین اتفاق بعد از انقلاب، حتی از نزدیک‌ترین یاران خود مخفی می‌سازد و به رای جمهور گردن می‌نهد و براساس همان رای اکثریت، حکم ریاست‌جمهوری را تنفیذ می‌کند.

### انتخابات ۶۷

سال ۶۷ را می‌توان نوعی نقطه‌عطف در تاریخ سیاسی ایران تلقی کرد. مردم در انتخابات آن سال کاندیدایی را برگزیدند که در نگاه بسیاری تصور می‌شد حاکمیت، فردی خواهد بود از او برای سیاسی باعث شد حتی تلاش‌هایی «لو» به‌صورت محدود. برای تغییر در نتیجه انتخابات شکل گیرد. اراده رهبر انقلاب اما بر حمایت حداکثری از کاندیدایی بود که مردم انتخابش کرده بودند. ایشان ۶۱ سال بعد در دیدار با مسئولان ستادهای انتخاباتی نامزدهای انتخابات ۸۸ این موضوع را یادآور شدند و خطاب به نمایندگان کاندیداهای معترض گفتند: «شما می‌گویید مردم عصبانی‌اند. این طبیعی است. شما خیال می‌کنید وقتی که آقای خاتمی با ۲۰ میلیون رای پیروز شد، یک عده‌ای عصبانی نبودند؟ خیر، آنها هم عصبانی بودند. آنها هم همین حرف را می‌زدند. آنها هم همین فیلم‌ها و طبلک‌زدن‌ها را می‌کردند. همان‌وقت به من هم مراجعه کردند. یکی از مسئولان عالی‌رتبه آن روز آمد پیش من و از من خواست که آقا این انتخابات را ابطال کنید. من آنچنان تشری زدم که به‌نظرم بعد از آن بین ما و آن مسئول هنوز هم درست

ادامه در صفحه ۷



ادامه از صفحه ۲

## نقصان بزرگ: «مردمی نشدن اقتصاد»

آنچنان‌که در اسناد مربوط به مذاکرات مجلس هم آمده، برآیند سیاست‌ها قوانین روش‌های اداره دولت در دوران پس از انقلاب و مخصوصا تحت شرایطی که جنگ، تحمیلی برای کشور ایجاد کرد، به‌تدریج اقتصاد ایران را به‌جای تعاونی و خصوصی بودن، به سمت دولتی شدن و در نتیجه جزرگ‌راکد ونهایتا نصفیه شدن گرایش داد و دولت‌های مختلف نیز به‌جای تدبیری برای آن، تلاش کردند با افزایش تصدی گری خود، نبض امور را در بخش‌های بیشتری به‌دست بگیرند و در این مسیر به تملک بنگاه‌های عظیم اقتصادی و متوسط روی آوردند. این وضعیت که تا سال‌ها بعد از پایان جنگ هم ادامه داشت دقیقا مغایر روح انقلاب اسلامی و قانون اساسی برای استفاده از ظرفیت مردمی و اوگذاری امور به مردم بود و همچنین با سیاست‌های نوین اداره اقتصاد نیز تطابق نداشت و نهایتا کار تا آنجایی پیش رفت که یک دغدغه همگانی برای اصلاح وضعیت در کشور ایجاد شد. در آن دوران دولت آنقدر حجیم شده بود که تنها با صرف هزینه‌های بسیار هنگفت می‌توانست تا کارآمدی و نقصان بهره‌وری را جبران کند که البته به هیچ‌عنوان عقلانی نبود و در مقابل هم نمی‌توانست نسبت به بسط عدالت اجتماعی در توزیع منابع و همچنین رقابت‌پذیری در اقتصاد اقدام کند. در آن دوران و در میانه دهه ۱۳۷۰ برای کاهش تصدی‌گری دولت، سه ایده اصلی مطرح شد: اول اصلاح قانون اساسی، دوم تفسیر قانون اساسی به‌وسیله شورای نگهبان و سوم سیاست‌گذاری در چارچوب قانون اساسی توسط مقام معظم رهبری. نهایتا بعد از بحث و رفت‌وآمدهای فراوان، رهنمای کشور راه سوم برگزیدند و رهبری خواستند نسبت به این اقدام مبادرت ورزد. رهبری نیز مسئولیت تدوین این سیاست‌ها را طبق قانون به مجمع تشخیص مصلحت نظام واگذار کردند. این مجمع از سال ۱۳۷۷ فعالیت خود را در این زمینه آغاز کرد و نهایتا با تدوین بخش‌هایی از اصول و اولوم اصل ۴۴، دولت را موظف به خصوصی‌سازی کرد. این سیاست‌ها که درواقع اجازه خصوصی‌شدن بخش‌های مهمی از اقتصاد ایران را صادر می‌کرد در خرداد ماه سال ۱۳۸۴ از سوی رهبری به دستگاه‌های مختلف ابلاغ شد. از آن زمان به بعد فصل جدیدی در مسیر خصوصی‌سازی در کشور ایجاد شد و حتی کار به گونه‌ای پیش رفت که بعدها برای آن سازمانی هم به‌نام بزرگ دولت تشکیل دادند. اما نتیجه‌ها آنچه همه تصور می‌کردند و انتظار آن را می‌کشیدند متفاوت بود. فرآیند خصوصی‌سازی به‌زعم قریب به اتفاق کارشناسان کشور به گونه صحیحی اجرا نشد؛ از یک سو دولت علاقه‌ای به واگذاری بخش‌های مختلف اقتصاد به بخش خصوصی نداشت، از سوی دیگر مدیرانی در کشور پرورش یافته بودند که یک پا در دولت داشتند و یک پا در بخش خصوصی، در وهله سوم بخش خصوصی توانمند و رشدیافته‌ای در کشور وجود نداشت که بتواند تصدی مهم‌ترین صنایع و اگذار شده را برعهده گیرد و نهایتا در فرآیند واگذاری‌ها هم ضوابط و قوانین به‌درستی انجام نشد و اشتباهات سهوی و مفاسد اداری و اقتصادی گریبان‌گیر شد. نتیجه این خصوصی‌سازی ناقص، اولا خصولتی شدن بخش‌های مهمی از اقتصاد کشور بود که خود زمینه‌ساز فسادهای بزرگی بود، ثانیا بخش‌های مهمی از اقتصاد در نتیجه همان فسادهای ذکرشده به کسانی واگذار شد که صلاحیت لازم را نداشتند و بعد از مدتی به‌جای ارتقای بهره‌وری و بهبود وضعیت، به کلی تعطیل شد. نتیجتا شرایطی پیش آمد که حالا در چهل‌ویکمین سالگرد انقلاب همین مساله به یک چالش جدی برای اقتصاد کشور بدل شده است.

فصل دوم: پس از انقلاب

# روایت صیانت از مردم‌سالاری

## انتخابات نماد دموکراسی

علی جمشیدی، دبیر سیاسی
محمد جعفری، روزنامه‌نگار

بعد از انقلاب اسلامی مسیری برای شکل‌دهی به ساختار سیاسی کشور طی شد که در نوع خود کم‌نظیر بود. با تدبیر امام راحل و با وجود همه فشارها و پیشنهادهایی که از سوی افراد دور و نزدیک به هسته مرکزی انقلاب مطرح می‌شد، در اولین اقدام نوع حکومت به دستور امام خمینی(ره) به رفراندوم گذاشته شد و در ۱۲ فروردین ماه و تنها در کمتر از دوماه پس از پیروزی انقلاب و سقوط رژیم طاغوت، مردم در یک همه‌پرسی بزرگ نوع حکومت مدنظرشان را تعیین کردند. شاید همین اتفاق راهم باید سرآغازی برای عجین شدن نظام اسلامی با دموکراسی یا همان مردم‌سالار با تعریف بومی دانست و گفت از آنجا بود که چتر آرای مردمی بر سر کشور گشوده شد.

کار اما به همین جا ختم نشد و امام(ره) با همان صلابت قبلی تاکید کردند باید نقش مردم در تعیین سرنوشت‌شان نهادینه شود. به دستور امام(ره)، انتخابات خبرگان قانون اساسی چندی بعد و در تابستان سال ۵۸ برگزار و زمینه برای طراحی قانون اساسی فراهم شد. چند ماه رایزنی و گفت‌وگوهای مستمر نهایتا اسباب تدوین پیش‌نویسی مهمی از قانون اساسی آینده جمهوری اسلامی بود و با چکش کاری‌های فراوان، مهم‌ترین سند تاریخ کشور آماده شد. در آذرماه ۱۳۵۸ رهبر کبیر انقلاب برای بار سوم دستور رجوع به آرای عمومی دادند و همه‌پرسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در بازدهم و دوازدهم آذرماه برگزار شد. در آن انتخابات رای ۹۵ درصدی مردم زمینه تشکیل قوای سه‌گانه و برگزاری انتخابات برای آنها به‌صورت دموکراتیک را فراهم آورد. در بهمن‌ماه ۱۳۵۸ فصل جدیدی برای انقلاب آغاز شد و انتخابات ریاست‌جمهوری در کمتر از یک‌سال از زمان پیروزی، کشور به نقطه‌ای رسید که با برگزاری اولین انتخابات ریاست‌جمهوری، ریاست دولت خود را بشناسد.

اولین انتخابات ریاست‌جمهوری پنجم بهمن ۵۸ برگزار و ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری برگزیده شد. یک‌ماه بعد هم با برگزاری انتخاباتی دیگر، پارلمان شکل گرفت و فرآیندی آغاز شد که طی آن در ۲۰ سال، قریب به ۴۰ انتخابات برگزار شده و هربار با رجوع به آرای مردمی نهادی دموکراتیک در کشور شکل گرفت. در این بین البته یک نقطه‌عطف را هم نباید از یاد برد، آنجایی که نظام اسلامی پایبندی به دموکراسی را تا اداره محله‌های هر شهر و روستا هم جلو برد و نهادی را تحت‌عنوان شوراهای اسلامی شهر و روستا برای نهادینه کردن تعیین سرنوشت و تصمیم برای آینده در کشور رقم زد.

## امنیت نمونه‌ای موفق

برخلاف دوحوزه فرهنگ و اقتصاد که از آنها به‌عنوان مصادیق نه‌چندان موفق کشور در واگذاری امور به مردم یاد شد، باید امنیت و مسائل نظامی کشور را از آن حوزه‌هایی دانست که انقلاب به‌خوبی توانسته دست مردم را باز بگذارد و از ظرفیت آنها برای تامین امنیت کشور و پیشبرد امور دفاعی استفاده کند. تشکیل بسیج با تدبیر امام راحل در سال ۵۸ از یک‌سو فرآیند خدمت‌رسانی را موجب شد، از سوی دیگر مسیر مبارزه با استکبار و دشمن قطعی مردم را تسهیل کرد و موجب تقویت بنیان‌های دفاعی کشور شد و نهایتا در برنگاه‌های دیگری توانست نه‌تنها ایران، که منطقه را از تهدیدهای بزرگی مانند داعش حفظ کند. به‌راحتی می‌توان مبارزه با گروه‌های ضدانقلاب در همان یکی، دوسال اول نهضت، ایستادن در مقابل حمله‌ای از جانب صدام‌حسین با حمایت ۲۰ و چند کشور... و حتی در این اواخر مجاری دفاع از منطقه را که با حضور مدافعان حرم رقم خورد، محصول همین مردمی کردن امنیت دانست. الگویی که با انتقال به عراق و سوریه هم موفقیت خود را برای دومین و سومین بار نشان داد و ضمن مبارزه و توفیق در مبارزه با داعش امنیت را به این دو کشور برگرداند. در کنار همه اینها خدمت‌رسانی بزرگی که در جریان بحران‌ها، حوادث و بلایای طبیعی طی چندین و چندسال گذشته از سوی نیروهای مردمی به‌ویژه بسیج صورت گرفته، خود به‌عنوان یک طرح و الگوی کارآمد در مقابل تا کارآمدی دولت بروکراتیک توانسته خودنمایی کند و کم‌کم به ساختار مندشدن، نقش موثرتری هم در مدیریت بحران‌ها ایفا کند. امروز بسیاری همچنان معتقدند اگر چهاد سازندگی در وزارت کشاورزی ادغام نشده بود و به‌عبارتی، همان مسیر پیشین برای سال‌های بعد هم تداوم می‌یافت، امروز وضعیت کشور ازحمله در حوزه محرومیت‌زدایی متفاوت از امروز بود و موفقیت‌های بسیار بیشتری حاصل شده بود.

## صیانت از جمهوریت

اصلاح شده، «آیت‌الله خامنه‌ای جلسه با مسئولان ستادهای انتخاباتی نامزدها، بعد از ۲۲ خرداد ۸۸) محل محمد بشارتی، وزیر کشور دولت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و مسئول برگزاری انتخابات ۷۶ هم به موضوع دفاع مطلق آیت‌الله خامنه‌ای از رای سیدمحمد خاتمی در سال ۷۶ و برخورد قاطع با پیشنهاددهندگان ابطال آرا اشاره کرده و آن ماجرا را این گونه روایت می‌کند: «یکی از آقایان ساعتی قبل از اینکه تقریبا بر همه روشن شود که چه کسی پیروز انتخابات است، وقت می‌گیرد و خدمت آقا می‌رسد با اینکه هیچ مسئولیت رسمی‌ای هم در زمینه برگزاری انتخابات نداشته است. در آن جلسه به ایشان گزارشی از نتیجه انتخابات می‌دهد و خواستار ابطال انتخابات می‌شود. آقا در پاسخ برخورد خیلی شدیدی با وی می‌کند که ظاهرا سابقه نداشته است. با این مضمون که چگونه به خودت اجازه می‌دهی این طور وارد نظام فکر کنی و تصمیم بگیری.» (علی‌محمد بشارتی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹، گفت‌وگو با پایگاه خط و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای)

### انتخابات ۸۸

انتخابات ریاست‌جمهوری نهم را نیز می‌توان از حیث نتیجه آن، یکی از انتخابات‌های جالب توجه این سال‌ها تلقی کرد. ناممتفاوت از این جهت که میان چهره‌های صاحب‌نام حاضر در این دوره، فردی موفق شد رای اکثریت مردم را به خود جلب کند که تا چندماه قبل از آن برای عموم جامعه ناشناخته بود. محمود احمدی‌نژاد اما توانست برخلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها چهره‌هایی همچون مرحوم هاشمی‌رفسنجانی، مهدی کروبی، علی لاریجانی و... را با سوابق همچون ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، ریاست مجلس، ریاست سازمان صداوسیما و... شکست دهد و پیروز انتخابات شود. همین موضوع در کنار اتفاقات عجیب و غریب برخی کاندیداها، طیف‌هایی از سیاسیون را به‌صرافت شبهه‌افکنی در نتیجه انتخابات انداخت. بسیاری از صاحبان قدرت نمی‌توانستند به‌سادگی با این مسئله کن